

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۱-۱۱

سیف آزاد و تاریخ نگری نژادی مبتنی بر آریایی گرایی^۱

حسین آبادیان^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۹

چکیده

مقاله حاضر مبادی و نتایج تاریخ نگری ایران مبتنی بر نظریه برتری نژادی برخاسته از ایدئولوژی آریایی گرایی را بررسی و نقد می کند و انگیزه های شکل گیری این اندیشه و پیامدهای آن را به بحث می گذارد. در این پژوهش نشان داده می شود که این نظریه هیچ مصداقی در تاریخ باستانی و دوران ایران بعد از اسلام ندارد؛ بنابراین برخورد نژادی با پیروان مذاهب و قومیت های دیگر هرگز عمومیت پیدا نکرد. فرضیه مقاله این است که عبدالرحمن سیف آزاد برای انگیزه های شخصی و بهره گیری از امتیازات اقتصادی به ویژه در آلمان بود که به نظریه آریایی گرایی توجه کرد، به همین دلیل او قادر نبود برای دیدگاه خود بنیادی فکری بیابد و نظر به اینکه ایدئولوژی مدنظر وی بی ریشه بود، هیچ اقبالی در جامعه فرهنگی و روشنفکری ایران پیدا نکرد. روش تحقیق این مقاله توصیفی است و سپس براساس توصیف های به عمل آمده، تحلیلی مشخص از ماهیت جنبش آریایی گری ارائه شده است. منابع اصلی مقاله برخی مطالب نشریه نامه ایران باستان و همچنین دیدگاه های معارض با اندیشه آریایی گرایی است و برای فهم بهتر موضوع به برخی منابع فرعی هم ارجاع داده شده است.

کلیدواژه ها: تاریخ نگری، آریایی گرایی، نظریه نژادی، سیف آزاد، آلمان نازی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2023.43625.1666

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088841.1401.32.29.1.7

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین، ایران. abadian@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

عبدالرحمن سیف آزاد (۱۳۵۰-۱۳۶۱ش) یکی از روزنامه‌نگاران تأثیرگذار ایرانی بود که از دوره جنگ اول جهانی و به‌ویژه در نیمه دوم سلطنت رضاشاه نقش مهمی در تداوم و تحول اندیشه‌ای داشت که به اصطلاح آریایی‌گرایی خوانده شده است. زمینه‌های این اندیشه به دو دهه آخر قرن هیجدهم میلادی باز می‌گشت و منشأ فکری آن برخی مستشرقان و ایران‌شناسانی بودند که با عده‌ای از پارسیان مقیم هند در ارتباط بوده و منابعی را مدنظر قرار دادند.

در ارتباط با زبان تاریخ‌نگری آریایی‌گرایانه دو نگرش وجود داشت: عده‌ای مثل ذبیح بهروز و ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای به جنبش سره‌نویسی دامن زدند و گروهی مثل همین سیف آزاد با همان زبان شناخته‌شده و قابل فهم ایرانیان مطالب خود را مطرح کردند و سر از توجیه نازیسم درآوردند. در بین این افراد مراغه‌ای حتی در دوره جنگ اول جهانی نشریه‌ای منتشر می‌کرد (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۶۳/۴) که همه از لغات سره استفاده می‌کرد و البته مدنظر کمتر محقق‌ی واقع شد، اما سیف آزاد بدون استفاده از آن دایره واژگانی همان مضمون را تکرار می‌کرد.

هم‌زمانی انتشار اندیشه‌های سیف آزاد با دوره قدرت نازی‌ها در آلمان هیتلری بسیار چشمگیر است، او تحت تأثیر شرایط زمانه و با حمایت وزارت امور خارجه آلمان دست به انتشار نشریاتی زد و مدعی شد بین ایرانیان و آلمانی‌ها نوعی «هم‌نژادی» وجود دارد که همانا نژاد آریایی است. سیف آزاد با طرح موضوعاتی مثل صلیب شکسته، مراسم کتاب‌سوزان و سامی‌ستیزی نازی‌ها تلاش کرد منشأ این موضوعات را به ایران پیش از اسلام تسری دهد، امری که با واقعیت‌های تاریخی هیچ انطباقی نداشت و طبعاً نه تنها بین روشنفکران بلکه حتی بین سیاست‌مداران کشور هواداری نیافت و بالاتر اینکه به تصریح شخص سیف آزاد پارسیان هند نیز از این دیدگاه‌ها حمایتی نکردند.

مقاله حاضر نوع مواجهه سیف آزاد با رویکرد ایدئولوژیک آریایی‌گرایی در تبیین تاریخ ایران را نقد و بررسی می‌کند و ضمن تأمل در مبانی شکل‌گیری این ایدئولوژی، ناکارآمد بودن آن را برای تحولات پیش و بعد از اسلام به بحث می‌گذارد. در این مقاله نشان داده شد که آریایی‌گرایی مدنظر سیف آزاد تنها کاربردی سیاسی داشت، اما او در همین امر هم ناکام ماند، زیرا به تصریح خودش نه مخاطبی درخور توجه یافت و نه سیاست‌مداران و شخص رضاشاه از دیدگاه‌های او حمایتی کردند و به همین دلیل نشریه او به دستور شاه در سال ۱۳۱۴ یعنی اوج مناسبات تجاری ایران و آلمان تعطیل شد.

پیشینه پژوهش

دربارهٔ سیف آزاد و دیدگاه‌هایش کتاب یا مقالهٔ مستقلی منتشر نشده است، شاید نخستین بار ویبرت بلوشر وزیر مختار آلمان در تهران که فرستادهٔ جمهوری وایمار بود، در سفرنامهٔ خود اشاراتی به وی کرده بود. در درجهٔ بعد کتاب‌های خود او بهترین معرف دیدگاه‌هایش به شمار می‌آیند.

مهم‌ترین منبع برای فهم دیدگاه‌های او نشریهٔ *نامهٔ ایران باستان* است که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ منتشر شد، این دوره که مقارن با تشکیل فرهنگستان و همچنین اواخر دولت مخبرالسلطنه هدایت و دورهٔ نخست‌وزیری محمدعلی فروغی بود، دورهٔ اوج تبلیغات آریایی‌گرایانهٔ سیف آزاد به شمار می‌رفت، دوره‌ای که با نخست‌وزیری محمود جم خاتمه یافت، درحالی‌که در این دوره بود که مناسبات تجاری ایران و آلمان نازی به شکلی بی‌سابقه افزایش یافت؛ اما نظرات او حمایت هیچ مقام دولتی را جلب نکرد.

این مقاله نشان می‌دهد که سیف آزاد در طرح دیدگاه‌های خود هیچ مبنای تاریخی یا فلسفی مشخصی نداشته و صرفاً با انگیزه‌های شخصی و نه براساس مصالح ملی ایران آن‌ها را ارائه می‌کرد. به عبارتی نظریات آریایی‌گرایانهٔ اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم که در ابتدا شکلی آکادمیک داشتند، در نیمهٔ نخست قرن بیستم مبدل به یک ایدئولوژی نژادی شدند که بهانه‌های لازم برای هجوم متفقین به کشور را فراهم آوردند. به این شکل دیدگاهی تاریخ‌نگرانه خواسته یا ناخواسته مبدل به ابزاری سیاسی و شکل‌گیری یک ایدئولوژی شبه‌فاشیستی شد که در دهه‌های بعدی هم تداوم یافت.

زمینه‌های نگارش تاریخ‌نگری نژادی

با توجه به اینکه مقالهٔ حاضر دربارهٔ نحوهٔ تداوم و تحول اندیشهٔ آریایی‌گرایی بحث می‌کند و فرایند مبدل‌شدن آن از تحقیقی دانشگاهی به یک ایدئولوژی سیاسی را به بحث می‌گذارد، نخستین پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که سیف آزاد تاریخ‌نگری خود را وامدار کدامین مکاتب فکری اروپایی و چه شخصیت‌هایی بود. برای ریشه‌یابی موضوع باید حتی به دو دههٔ آخر قرن هجدهم بازگشت.

در اواخر قرن هجدهم میلادی و حدود پنج سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه رشته‌های متنوع و متعدد شرق‌شناسی شکل گرفتند (نک. آربری، ۱۹۴۴: ۶۷-۳۳). در این میان رشته‌های ایران‌شناسی با هدف شناختن فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران به‌عنوان بخشی از پژوهش‌های شرق‌شناسی به وجود آمدند.

دو تن از برجسته‌ترین ایران‌شناسان عبارت بودند از سر ویلیام جونز^۱ در انگلستان و آنکتیل دوپرون^۲ در فرانسه. این ایام مقارن با دوره زندگی بود، اما در دوره قاجارها هم تلاش یادشده پی گرفته شد و شخصیت‌های فراوانی به تحقیق و تحلیل تاریخ ایران براساس اندیشه‌های نژادی روی آوردند.

برجسته‌ترین این شخصیت‌ها کنت ژوزف آرتور دو گوینو بود.^۳ درست است که به دلیل اندیشه‌های ظاهری و فقدان تأمل فلسفی بخش مهمی از شرق و به‌طور خاص ایران قادر نبودند در ذات و ماهیت تاریخ خویش بیندیشند، اما واقعیت این است که هم‌زمان دانش خاورشناسی در قرون ۱۸ و ۱۹ بر این پیش‌فرض بنیادین استوار بود که «غربی‌ها را نسبت به شرق در موضع نسبتاً بالاتری قرار می‌دهد که هرگز دست بالای خویش را در همه امور از دست ندهند» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۳). در این اندیشه نوعی دوتایی کاذب ایجاد می‌شد که دو وجه

1. Sir William Jones (1746-1794)

زبان‌شناس مشهور انگلیسی بود که درباره خانواده زبان‌هایی که بعدها آریایی-اروپایی خوانده می‌شد تحقیق کرد و از خویشاوندی زبان سانسکریت با زبان‌های یونانی و لاتین بحث کرد. به سال ۱۷۷۰ کتابی در دو جلد درباره زندگی نادرشاه افشار نوشت، به سال ۱۷۸۶ درباره تبار یکسان زبان‌های یونانی، فارسی، سانسکریت، سلتیک و گوتیک مطالبی نگاشت و همچنین جونز در ترجمه اشعار برخی شعرای ایرانی مثل حافظ و مولانا به انگلیسی و فرانسه پیش‌گام بود و نکته اینکه کتابی درباره دستور زبان فارسی نگاشت که مخاطبان فراوان یافت. سر ویلیام جونز به دلیل علاقه فراوانش به شاعران پارسی‌گوی، به جونز ایرانی مشهور شد.

2. Abraham Hyacinthe Anquetil-Duperron (1731-1805)

شرق‌شناس مشهور فرانسوی و نخستین کسی است که واژه «آری» را درباره برخی نژادهای اروپایی استفاده کرد، این واژه ترکیبی از واژه اوستایی آریا با واژه لاتین arioi بود که در تاریخ هردودت به کار رفته بود. در تاریخ هردودت از قوم آریه و آریایی نام برده شده، آریه‌ها در کنار سندی‌ها، خوارزمی‌ها و پارت‌ها شانزدهمین ساتراپی هخامنشی قلمداد شده‌اند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۲۴) اما در صفحه ۳۷۵ همین کتاب مادها را قومی می‌داند که روزگاری به «آریاییان» مشهور بودند، بنابراین بین آریه‌ها که مطابق با هرات امروزی بوده است با آریاییان که قوم ماد بوده‌اند، تفاوت وجود دارد. دوپرون همراه با ویلیام جونز در احیای واژه آریایی نقش مهمی داشتند و در شکل‌گیری اندیشه آریایی‌گری کوشیدند. همچنین دوپرون نخستین مترجم آثار زرتشتی و مزدیسنی به‌علاوه میراث فرهنگی و فلسفی هند مثل اوپانشادها در قاره اروپا بود. جونز، دوپرون را متأثر از پارسیان مقیم بندر سورات می‌دانست که افزوده‌هایی بر منابع زرتشتی به وجود آورده‌اند. این اختلافات را نمی‌توان جدای از رقابت‌های استعماری فرانسه و انگلیس برای تسلط بر هند ارزیابی کرد، در اوایل نیمه دوم قرن هیجدهم بود که نبرد فرانسه و انگلیس بر سر تصرف هند نهایی شد، سرانجام هم شبه‌قاره به دست نیروهای انگلیسی افتاد و دوپرون مجبور شد خاک هند را ترک کند. ترجمه‌های دوپرون از فلسفه هند نقش مهمی در شکل‌گیری برخی از اندیشه‌های آرتور شوپنهاور برجای گذاشت، همچنین این دو در تکوین اندیشه‌های نژادپرستانه گوینو تأثیر فراوان برجای نهادند.

3. Joseph Arthur de Gobineau (1816-1882).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۵

داشت: یا هرچه تباهی بود به شرقی‌ها و به‌ویژه مسلمانان نسبت داده می‌شد (Tingor, 1962: 233-34) یا اینکه با انگیزه‌هایی دیگر موضوع تفاخرهای نژادی را مطرح می‌کردند.

نقطهٔ اوج تلاقی این اندیشه‌ها در ایران مقارن با دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و به‌ویژه دورهٔ جنگ‌های ایران و روس بود، برای نخستین‌بار عده‌ای از نویسندگان ظهور کردند که به تاریخ ایران پیش از اسلام فراوان پرداختند. دیری نپایید که عده‌ای به این نتیجه رسیدند برخلاف دوران اسلامی، دوران باستانی کشور همهٔ عظمت و پیشرفت و تمدن و تعالی بوده است، برخلاف دوران اسلامی که کشور به شکلی همه‌جانبه دچار «انحطاط» شد، از درون این دیدگاه نظریهٔ «آریایی‌گرایی»^۱ شکل گرفت.

فهم تاریخ باستانی ایران به‌مثابهٔ شرط ضروری برای شکل‌گیری «آگاهی تاریخی» به‌منظور شناختن «سرنوشت مشترک» ملت، با این دیدگاه که مبتنی بر تفاخر قومی بود کاملاً در تمایز و حتی تضاد قرار داشت. همچنین پیامد بلافصل اندیشه‌ای جدید که هیچ سابقهٔ تاریخی در کشور نداشت، شکل‌گیری زبانی جدید بود که سره‌نویسی نام گرفت، واژه‌های به کار گرفته شده در این زبان ریشه در منبعی داشت که عبارت بود از کتاب *دساتیر*^۲.

دساتیر نام کتابی جعلی منسوب به زرتشتیان بود که مدت‌های مدیدی دانشمندان و پژوهشگران شرق و غرب به بحث و جدل پیرامون آن مشغول بودند، در این میان گروهی موافق و اکثریتی مخالف اصالت آن بودند. امروزه دیگر روشن شده که به احتمال قوی این کتاب برساختهٔ عده‌ای از کارکنان کمپانی هند شرقی بوده که به آذر کیوان نامی منسوب کرده‌اند.

می‌گویند آذر کیوان بین سال‌های ۹۴۲ تا ۱۰۲۱ قمری مصادف با ۱۵۲۹ تا ۱۶۱۲ میلادی زیسته است و به‌جز *دساتیر* پیروان او کتاب‌هایی دیگر مثل *دبستان مله‌ه‌ب* و *شارستان چهارچمن* را هم نگاشته‌اند که به غلط توسط برخی محققان منابع زرتشتی محسوب شده‌اند (نک. توکلی، ۱۳۸۲)، اما ابراهیم پورداوود برجسته‌ترین پژوهشگر منابع زرتشتی، سال‌ها پیش این نظر را رد کرده بود (پورداوود، ۱۳۵۵: ۳۱).

براساس لغات این کتاب که در دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روس توسط سر جان مالکوم فرستادهٔ کمپانی هند شرقی به برخی ایرانیان معرفی شد، بعدها فرهنگ لغاتی هم شکل گرفت

1. Aryanism.

۲. نسخه‌ای از کتاب یادشده با این مشخصات در دسترس است: ملافیروزبن ملاکاسوس (۱۸۸۸) *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس. این نسخه در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه توسط میرزا محمدعلی کشکول در هندوستان منتشر شد، این تاریخ مقارن با نوزدهم ذی‌القعدة ۱۳۰۵ قمری بود.

که مشهورترین آن‌ها فرهنگ *انجمن‌آرای ناصری*^۱ بود؛ پیش‌ازین کتاب *برهان قاطع*^۲ به سال ۱۸۱۸ در کلکته و سپس بمبئی و لکهنو به چاپ رسیده بود که واژه‌های دساتیری به آن راه یافت.

به این شکل گفتمانی شکل گرفت که سابقه تاریخی نداشت، محور مختصات این گفتمان تحلیل نژادی تاریخ ایران بود که با کنت گوینو برجسته شد. بحث «خلوص نژادی» و اینکه نژاد آریایی نباید با نژادهای دیگر مخلوط شود و اساساً کلیه نژادها باید خلوص خود را حفظ نمایند (ناطق، ۱۳۶۴: ۵۲) از پیامدهای این دیدگاه بود.

سامی‌ستیزی^۳ از دیگر پیامدهای نظریه نژادی مبتنی بر آریایی‌گرایی بود، زیرا طبق این نظر ایرانیان در دوران اسلامی به دلیل اختلاط با سامیان به «انحطاط» گراییدند (همان: ۱۰۷). این دیدگاه بعدها هم تداوم یافت (جلال‌الدین میرزا، ۱۲۸۸: ۳۵۳) و به شکل‌گیری برخی اندیشه‌های نژادپرستانه ضدعربی و ضدیهودی انجامید، حال‌آنکه در ایران هیچ‌گاه و در هیچ زمانی به‌طور مشخص یهودی‌ستیزی سازمان یافته وجود نداشته است، برعکس ایرانیان در متون مقدس یهودی منجی این قوم شناخته شده‌اند (کتاب مقدس، ۱۳۸۰: ۸۸۴-۹۵).

این اندیشه‌ها با فراز و فرود فراوان بعدها در نیمه دوم سلطنت رضاشاه باز هم مطرح شدند، بحثی تاریخی و فرهنگی اکنون قصد داشت کاربردی سیاسی پیدا کند، اما برخلاف تصویری که معتقد است ایدئولوژی دولتی این دوره «شونیسیم یا ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی» بود که با «تجلیل و زیباسازی ایران قبل از اسلام همراه بود» (طبری، ۱۳۶۰: ۲۴۰) اندیشه‌های یادشده هرگز جدی نگرفته نشدند. به تصریح پژوهشگرانی مثل محمدعلی فروغی (۱۳۵۵: ۱۸)، ابراهیم پورداود (۱۳۵۵: ۳۱)، سعید نفیسی (۱۳۵۰: ۵۱-۵۰)، عباس اقبال (۱۳۳۷: ۲۵۸)، محمد محیط طباطبایی (۱۳۷۴: ۱۷۴) و به‌ویژه علی‌اکبر دهخدا (۱۳۷۳/۷: ۹۴۷۴) اکثریت قریب به اتفاق واژه‌های به کار رفته توسط آن‌ها، میراث فکری ایران پیش از اسلام نبودند و عمدتاً جعلی به شمار می‌رفتند.

با اینکه دهه‌ها پیش اعراب «افسق الناس» (فرزانه بهرام، ۱۲۷۰ق: ۶۵) شناخته شدند و این زمان به مقتضای عصر عده‌ای تبلیغات ضدعرب و ضدیهودی می‌کردند و یکی از این افراد عبدالرحمن سیف آزاد بود، اما نازیسم و فاشیسم هرگز مرام و مسلک رسمی حکومت محسوب نمی‌شد. پس این دیدگاه هرگز با «فاشیسم که روزبه‌روز نعره‌های خود را در ایتالیا و

۱. هدایت، رضاقلی‌خان (بی‌تا) فرهنگ انجمن‌آرای ناصری، تهران: اسلامیه.

۲. نک. تبریزی، محمدحسین‌بن‌خلف (۱۳۳۵) برهان قاطع، به‌کوشش دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر. این کتاب به سال ۱۰۳۰ شمسی در حیدرآباد به نام سلطان عبدالله قطب‌شاه پادشاه شیعه دکن نوشته شده است.

3. Antisemitism.

آلمان و اسپانیا بلندآواتر می‌کرد» (طبری، ۲۴۱) پیوند نخورد.

نخستین تلاش‌ها

سیف آزاد در سال ۱۲۶۱ شمسی در تهران به دنیا آمد، پدر بزرگ او ملاعلی عطار مشهور به ایروانی نام داشت، جد پدری او ملاقربان‌علی ایروانی بود که از روحانیان بزرگ عصر خود به شمار می‌رفت (سیف آزاد، ۱۳۶۸: ۲۴۰). با توجه به اینکه سیف آزاد با پارسیان هند ارتباطی گسترده داشت و همچنین براساس برخی تبلیغات و همچنین اقامت‌های طولانی وی در هند، تصور بر این بود که نام‌برده زرتشتی است؛ هر چند اسم عربی دارد، او زرتشتی بودن خود را رد کرده و نوشت از چهار سالگی «با محبت علی و اولاد علی رشد کرده است و در ابتدای جوانی چندسالی را با افتخار به خدمت و جاروب‌کشی حرم مطهر سیدالشهدا پرداخته است» (همان: ۲۳۹).

سیف آزاد از دوره جوانی با آلمانی‌ها ارتباط برقرار کرد، با آن‌ها به استانبول و از آنجا به برلین رفت. در دوره جنگ اول جهانی با هیئت همراه فن هنتیگ^۱ و نیدرمایر^۲ جواسیس آلمانی، به افغانستان و هندوستان مسافرت کرد و به‌عنوان پیک و خبربر آلمانی‌ها همان‌جا اقامت گزید (بلوشر، ۱۳۶۹: ۲۱-۱۲۰ و ۹۱).

عبدالرحمن توانست در برلین ابتدا شاگرد دندان‌ساز شود، سپس مغازه‌ای سیگارفروشی باز کند و بعد یک کافه تأسیس نماید، بالاخره با حمایت وزارت امور خارجه آلمان نشریه مجله صنایع آلمان و شرق را منتشر کرد که به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و آلمانی منتشر می‌شد. همچنین در مدت دوازده سالی که در آلمان اقامت داشت، نشریاتی مثل آزادی شرق، هفته‌نامه خبری سیاسی ایران، ایران‌نو و نشریه مصور راهنمای بانوان را به زبان‌های فارسی، فرانسه و آلمانی منتشر کرد.

مقارن با دوره حکومت نازی‌ها، نشریه‌ای به زبان فارسی منتشر کرد که آن را نامه ایران باستان نام نهاد. نشریه او با تیراژ بالا و با ظاهری پرخرج و عکس‌هایی رنگی منتشر شد و شرکت‌های بزرگی مثل کروپ هم به آن آگهی می‌دادند که بعضی اوقات تمام صفحه را پوشش می‌داد (همان: ۱۳۹). سیف آزاد اوایل دوره سلطنت رضاشاه به ایران بازگشت، او می‌خواست بعضی از پارسیان هندوستان را که ثروت هنگفتی داشتند و عناصر مهم و ذی‌قیمتی در زندگی اجتماعی هند به شمار می‌رفتند به مهاجرت مجدد به ایران ترغیب کند (همان: ۲۵۵).

1. Werner Otto Von Hentig. (1886-1984).

2. Oskar Von Niedermazer. (1885-1948).

در این راه سر دین‌شاه زرتشتی از رهبران پارسیان هند هم چنین اندیشه‌ای داشت، «دین‌شاه ایرانی طرحی بسیار عالی و نو جهت ایجاد یک کولونی یا شهر پارسی‌نشین در ایران ریخته بود که زرتشتیان و پارسیان هند را دگرباره به مام میهن بازگرداند، اما با کمال تأسف مرگ نابهنگامی فرارسید و دست اجل خرمن زندگی‌اش را درو کرد. وی به سال ۱۳۱۷ یزدگردی، برابر با ۱۹۳۸ میلادی، در پنجاه و هفت سالگی، زندگی را بدرود گفت» (دین‌شاه ایرانی، ۱۳۵۳: ۹).

سیف آزاد در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی از برلین به تهران بازگشت، ابتدا «کانون ایران باستان» را با حمایت چند سرمایه‌گذار پارسی از جمله دین‌شاه ایرانی بنیاد نهاد و مدعی شد برای شناساندن فرهنگ و تمدن ایران به پارسیان هند، این اقدام را انجام داده و هدفش تشویق ایشان به سرمایه‌گذاری پارسیان در ایران و بازگشت آن‌ها به کشور بوده است. (سیف آزاد، ۱۳۶۸: ۲۳۶)

نشان «کانون ایران باستان» علامت فروهری بود که با صلیب شکسته آلمان نازی همراه بود، در این کانون جلسات سخنرانی عدیده برگزار می‌شد و سخنرانان از برتری نژادی ایرانیان و هم‌نژادی آن‌ها با آلمانی‌ها سخن به میان می‌آوردند. باید گفت که در این زمان حبیب‌الله نوبخت نماینده شیراز در مجلس شورای ملی از تکاپوهای سیف آزاد حمایت مالی می‌کرد. او بعدها در زمان اشغال کشور به دست متفقین، «حزب کبود» را تأسیس کرد.

کبود، رنگ مورد علاقه نازی‌ها به شمار می‌رفت. نخستین شماره نشریه *نامه ایران باستان* در بهمن‌ماه ۱۳۱۱ در تیراژ سه هزار نسخه چاپ شد، این نشریه سریعاً به فروش رفت و چاپ دوم آن هم در چهار هزار نسخه منتشر شد، *نامه ایران باستان* تا سال ۱۳۱۴ شمسی منتشر می‌شد و در اوج قدرت نازی‌ها به دستور رضاشاه تعطیل شد.

رویکرد نازیستی نامه ایران باستان

هدف مهم سیف آزاد از انتشار *نامه ایران باستان*، «نفرت و دوری از مرام و خیالات زهرآگین سمیتیک و مارکسیسم، تشویق و تهییج حس وطن‌پرستی و شاه و ملت‌دوستی» عنوان شد (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۷: ۲) «خیالات سمیتیک» اندیشه‌های غیرآریایی بود، با این یادآوری که صادق هدایت در مقطعی (نک. هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۰-۷۳) و ذبیح بهروز برای همه عمر با این «خیالات» مخالفت می‌کردند.

قراردادن این دیدگاه نژادی در کنار مبارزه علیه مارکسیسم، به‌واقع همان چیزی بود که هدف اصلی ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم را تشکیل می‌داد. در دوره نازی‌ها کلیشه‌های *نامه*

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۱۹

ایران باستان که چاپی نفیس و تیراژی بالا داشت، مستقیماً از آلمان به ایران فرستاده می‌شد. عده‌ای مدعی‌اند گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی در جریان انتشار این نشریه قرار داشت. برخی دیگر می‌گویند ماژور فون ویبان که در بخش سیاسی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان کار می‌کرد، سردبیر واقعی این نشریه بود.

سیف آزاد «موضوع نهضت ملی آلمان و افکار فاشیستی» را با علاقه دنبال می‌کرد و در نشریه‌اش پوشش می‌داد، همان موضوعی که به نظر او «مورد توجه ملل متمدنی است و از مهم‌ترین وقایع روزانه محسوب می‌شود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۱۶: ۳). او همچنین علت علاقه خود به کشور آلمان را این‌گونه توضیح داد: «کوشش و جهد امروز آلمان برای بازگشت عظمت دیرین آن مملکت، ایجاد غرور ملی، نفرت از اجنبی و جلوگیری از تقلبات و خیانت‌های اجانب و جهودها در مملکت آلمان است که از این جهات ما هم با آنها دارای مقصود واحد هستیم، مگر اینکه قدری شدت و ضعف یا اختلاف در طرز اجرای فکر بین ما و آنها موجود است» (همان).

خود سیف آزاد نوشته است: «این نامه رسماً خود را طرف‌دار شاهنشاهی ایران معرفی نموده و در یک موقع مناسبی بهترین خدمات خود را بر ضد مرام مارکسیستی (که برای ایران و ایرانیان از زهرهای خطرناک و گازهای خفه‌کننده مهلک‌تر است) نموده است» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۷-۴۸: ۱-۲).

او ادامه داد آلمانی‌ها «به ایران و ایرانیان علاقه دارند: یکی موضوع هم‌نژادی و علاقه‌مندی ادبی و تاریخی که به مفاخر گذشته ایران باستان دارند و دیگری موضوع روابط تجاری و اهمیتی که ایران نو به معاملات تجارتی و خرید ماشین‌آلات از ایشان می‌دهد» (همان: ۴۸).

به نظر سیف آزاد، هیتلر «راهنما و پیشوای آلمان آریایی» (همان: ۱۳۱۴/۱۰: ۱۶) بود و «این مرد دانشمند آریان‌نژاد» توانست «نقشه دویست‌ساله یهودی‌ها که بر علیه ملت دنیا ناسیونالیسم خصوصاً آریان‌نژادها در روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پرده جنایت‌کارانه با جلوه‌گری‌های حیرت‌انگیز و اسامی عجیب و غریب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضدکاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه‌شدن با کارگران و زحمت‌کشان، برادری، برابری کمونیستی داشتند، آن حجاب مهیب را دریده برای دنیا روزی نوی ایجاد نمود» (همان، ۱۳۱۲/۸: ۳).

سیف آزاد آتش‌زدن کتاب‌های مارکسیستی در آلمان را با سوزاندن «کتاب‌های ناپاک مزدکیان» به دستور انوشیروان براساس یک اصل و نظر می‌دانست (همان: ۱۳۱۲/۲۰: ۲).

همان‌طور که علامت صلیب شکسته را متعلق به ایران باستان تلقی می‌کرد (همان، ۱۳۱۲/۱۶: ۵) و در ادعایی دیگر می‌نوشت که لباس سیاه‌رنگ فاشیست‌های ایتالیا متعلق به ایرانیان باستان بوده و اساساً فاشیسم اندیشه‌ای ایرانی است (همان: ۱۳۱۲/۳۵: ۸).

بدیهی است این روایت مجعول را کسی جدی نمی‌گرفت، زیرا نه تنها خلاف مسلمات تاریخ ایران بود، بلکه به روایت مورخان تاریخ ایران کمبریج «در مقابل علما که در دوره رضاشاه، منزلت و اقتدارشان آشکارا کاهش یافته بود، اقلیت‌های مذهبی... از اهمیت بیشتر و فرصت‌های بهتر برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شدند. نتیجه این سیاست، بهبود وضع اکثر مسیحیان ارمنی، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها بود که باب زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید به روی آن‌ها گشوده شد. جوانان یهودی در ردیف دیگران به انجام وظیفه دعوت شدند، مدارس و دانشگاه‌ها به روی آنان باز شده، بازرگانی‌های کوچک و محدود یهود توسعه یافت و تدریجاً بازرگانان و ثروتمندان بزرگی در میان آن‌ها یافت شدند و تقریباً یهودی‌ها از تمام حقوق کشوری استفاده می‌کردند، ولی عده کمی از آن‌ها در ادارات پذیرفته شدند و مخصوصاً در دستگاه سیاسی کشور راه یافتند» (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ۱۳۷۱: ۴۲-۴۱).

مفهوم جملات یادشده این بود که برخلاف تبلیغات ضدسامی در ایران، گفتمان مسلط خلاف این تبلیغات بود و حتی از سوی مقامات رسمی هم پذیرش نشد؛ هرچند نظر شخص سیف آزاد چیزی دیگر بود. تلاش‌های سیف آزاد درباره ایدئولوژی و تاریخ‌نگری معطوف به آریایی‌گرایی حتی توجه علامه محمدآقبال لاهوری را به خود جلب کرد و در این زمینه نامه‌نگاری‌هایی بین او و گشتاسب نریمان پرسی انجام شد که این تلاش‌ها را مورد پرسش قرار می‌داد.^۱

آریایی‌گرایی و تفسیر نژادی تاریخ ایران

با وجود همه تبلیغات، حتی شخص سیف آزاد نیز نه ناسیونال سوسیالیست بود و نه قلباً به آلمان نازی تعلق خاطر داشت، او مردی ماجراجو بود که اکنون ارضای خواسته‌های خود را از این راه‌ها میسر می‌دید. درست در همان زمانی که دولت ایران اجازه می‌داد یهودیان وارد کشور شوند، سیف آزاد با انتشار مطالبی در نشریه خود رفتارهای حزب نازی و اعمال خشونت علیه یهودیان در آلمان را بهانه‌ای برای تهییج احساسات عمومی مردم ایران علیه آن‌ها می‌کرد.

نشریه نامه ایران باستان که تا سال ۱۳۱۴ منتشر شد، بخشی از دوره انتشار آن هم‌زمان بود

۱. درباره نامه‌های مزبور (نک. مطالعات تاریخی، ۱۳۷۶/۱: ۱۷۷-۱۶۱).

با کابینه مخبرالسلطنه هدایت و بخشی هم مقارن با دوره نخست‌وزیری محمدعلی فروغی. به‌طورقطع و یقین می‌توان گفت نه مخبرالسلطنه با نازی‌ها مراوده‌ای داشت و نه محمدعلی فروغی. مهم‌تر اینکه در زمان کابینه محمود جم دیگر این نشریه منتشر نمی‌شد. اساساً از این به بعد هیچ نشریه‌ای که علناً از آلمان نازی حمایت نماید و یهودی‌ستیزی را بستاند، در کشور منتشر نمی‌شد.

سیف آزاد هم در زمانی که جنگ دوم جهانی شروع شد در هندوستان اقامت داشت. اصلاً او از سال ۱۳۱۵ از کشور خارج شده بود. درست است که به‌ظاهر او در این مقطع تاریخی با پارسیان هند مرتبط بود، اما هیچ شهادتی در دست نیست تا نشان دهد که پارسیان نسبت به نازیسم روی خوشی نشان داده باشند، زیرا حداقل این بود که پارسیان هم به‌دلیل باورهای زرتشتی خود و هم به‌دلیل برخی پیوندهای تاریخی، نمی‌توانستند از یهودستیزی دولت وقت آلمان حمایت کنند.

اما در ابتدای به دست گرفتن قدرت توسط هیتلر، سیف آزاد تلاش‌های دولت آلمان برای اخراج یهودیان را مثبت ارزیابی می‌کرد و می‌نوشت «هیتلر خلاص وطن را از استیلاهای مادی و معنوی بیگانگان و جهودها که ضرر و خیانتکاری‌هایشان برای وطن زیاده‌تر از بیگانگان است، سرلوحه پروگرام و نقشه آینده حزب خود قرار داده است» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۱۵: ۱۲). هیتلر «دانشمند آریایی» معرفی می‌شد که «نقشه دوپست ساله یهودی‌ها» را برای یگانگی عالم و سوسیالیسم، نقش برآب کرده بود (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۸: ۳). علامت صلیب شکسته به‌عنوان نمادی ضدیهودی شناسانده می‌شد که برای پاک‌سازی ادارات از «وجود یهودیان» کاربرد فراوانی داشت (همان، ۱۳۱۲/۱۱: ۱).

از نظر سیف آزاد اتهام یهودی‌ها این بود که «با اشتراکی‌ها در آلمان همراهی کرده‌اند» (همان). او نوشت ملت آلمان درصدد است تا «دولت به تمام معنی ملی» ایجاد کند، نیز می‌خواهد دست اجنبی و «نژادهای دیگر» را از مملکت کوتاه کند، و «از آنجایی که اساساً حضرات کلیمی در دنیا با تشکیل هرگونه حکومت ملی مخالف هستند، مشغول تبلیغات بر ضد آلمان در خارجه شده‌اند».

به‌همین دلیل دولت آلمان برای ممانعت از فعالیت آن‌ها، از خرید اجناس یهودی‌ها خودداری کرده و به نظر سیف آزاد بهترین راه هم همین بود تا این اقلیت دینی نتواند به کار خود ادامه دهند (همان). در ضمن با اینکه تشکیل وزارت تبلیغات در هیچ کشور دنیا مسبوق به سابقه نبود، اما سیف آزاد آن را این‌گونه توجیه می‌کرد که این وزارتخانه برای مقابله با شک و شبهاتی که یهودی‌ها در اذهان عمومی جهان مبنی بر یهودستیزی هیتلر ایجاد کرده‌اند، ایجاد

شده است (همان: ۱۳۱۲/۱۳: ۲).

وقتی دکتر کورت لیندن بلات نخستین رئیس بانک ملی ایران به اتهام مشارکت در اختلاس دستگیر شد، سیف آزاد مدعی شد اساساً او آلمانی نیست، بلکه از «یهودیان بلغارستان» است که با «لباس تقلبی» و برای به دست گرفتن «ریاست بانک ملی» وارد ایران شده بود. سیف آزاد ادعا کرد لیندن بلات در بلغارستان به دنیا آمده و تحصیلاتش هم آنجا بوده، تنها بخشی از تحصیلات او در آلمان صورت گرفته و آن هم زمانی است که وی نزد بستگان خود زندگی می‌کرد.

اینکه او گذرنامه آلمانی دارد هم چیز عجیبی نیست، زیرا «ممکن است که همان اقوام و نزدیکان او جهتش تهیه نموده باشند و صدور چنین تذکره‌ای به نام یک نفر یهودی در دنیا چیز تازه‌ای نیست، زیرا اغلب از اولادان [بنی] اسرائیل برای خود ملیت و قومیتی را قائل نبوده و تذکره‌های متعددی به اسم خود دارند که در مواقع لزوم و هر وقت که تابعیت خود را از دولت دیگر مقرون به صرفه و صلاح خود ببینند، به وسیله آن ترک تابعیت دولتی را نموده و به نام دولت دیگری تذکره ارائه داده و قبول تابعیت بنمایند» (همان: ۱۳۱۲/۱۴: ۱۰).

دامن زدن به مباحث نژادی درست هم‌زمان با به قدرت رسیدن هیتلر، نه فقط در نامه ایران باستان، بلکه در مطبوعات دیگر هم بازتاب گسترده‌ای داشت؛ هرچند این نظریه‌ها در غرب منشأ اقتصادی، اجتماعی، فکری، فلسفی و فرهنگی فراوانی داشتند، لیکن در ایران این اندیشه هیچ‌گونه پایگاه و مبنای فکری و اجتماعی نداشت، اما وقتی کلنگ دانشگاه تهران به زمین زده شد، از «جانشین داریوش کبیر» یاد شد که «پرورشگاه عقلی و روحی را برای نژاد آینده این مرز و بوم» به یادگار گذاشت (اطلاعات، ۲۸۰۷: ۱).

هم‌زمان با گسترش استفاده از واژه‌های جعلی دساتیری و تلاش برای عدم استفاده از واژه‌های عربی، تبلیغاتی در زمینه «نژاد آریایی» در برخی زمینه‌ها انجام گرفت و درباره این نژاد مطالبی نقل شد که این‌ها همه «به نقل از گویننو» بودند. تحت تأثیر این دیدگاه‌ها در یکی از شماره‌های نامه ایران باستان نوشته شد: «ما تمدنی برتر داشتیم، اما عقب ماندیم. غربیان فرهنگ ما را گرفتند و امروز به خودمان فخر می‌فروشند»، سپس به شاهنشاهی قدرتمند ایران پرداخت که «به دست اعراب» از بین رفت (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۲۵: ۴). در مقاله‌ای دیگر با اشاره به اقدامات هیتلر نوشته شد: «آیا جای خوش‌وقتی نیست که علامت مشخصه ملت آریایی جانشین صلیب شده است، ولی افسوس که آن ایران توانا و آن مردان آریایی همه مردند و رفتند و امروز به جز نامی از آن‌ها نیست» (همان، ۱۳۱۲/۳۰: ۳).

در ادامه تفاخر به این‌گونه سخنان نوشته شد ایران باستان کلماتی اختصاری هستند برای

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۳

تمدنی که «یک شاهنشاهی عظیمی را تشکیل می‌داد که ۴۶۰۰ نژاد مختلف را زیر سیطره و استیلا و شاه‌بال خود گرفته بود» (همان، ۱۳۱۲/۱۹: ۲)؛ بنابراین در عصری که در قاره اروپا مسائل نژادی مدنظر قرار گرفته است، «ما ایرانیان اکنون می‌توانیم بیش‌ازپیش در اینجا افتخار کنیم که چیزی از برادران دانشمند غربی خود کم نداریم. ما هم مانند آن‌ها در تلاش و کوشش هستیم که سهم قدیمی ولی بزرگ خود را در بنای تمدن جدید بیشتر از پیش‌تر بنماییم» (اطلاعات، ۲۷۵۱: ۴).

بالتر اینکه در نشریه سیف آزاد ادعا شده بود ریشه آداب‌ورسوم ایرانیان و آلمانی‌ها یکی است؛ بنابراین با اتکا به مراسمی که نازی‌ها در آن آتش برمی‌افروختند، نتیجه گرفتند که در «آلمان جشن‌ها و آداب آریایی و ایرانی از نو زنده می‌شود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۴/۴: ۱۲). نویسنده مقاله آورده بود «یکی از آداب‌ورسوم آریائزادان که عبارت از برافروختن آتش مقدس می‌باشد، در جشن ملیون سوسیالیست تجدید شده و دیری نمی‌گذرد که تمام رسوم کهن آریائزادان که همان عادت و آداب ایران باستان است، در سرزمین آلمان نمودار خواهد گشت» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۱: ۶).

با اینکه مراسم کتاب‌سوزان نازی‌ها ربطی به برافروختن آتش در ایران باستان نداشت، اما از مراسم آتش‌افروزی در هند و گیلان ذکری به عمل آمد، مراسمی که «هم‌اکنون نزد آریایی‌ها اجرا می‌شود.» از مشابهت این مراسم با برافروختن آتش توسط نازی‌ها یاد شد و سیف آزاد نوشت: «این حقیقت مخفی بود تا اینکه حکومت حاضر آلمان سرچشمه عظمت در زندگانی خود را شناخته و با قلم قادرانه و حقیقت‌گوی خود به دنیای امروز اعلام می‌کند که منبع این نور، خورشید این مدنیت، در ایران بوده و هست» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۲۵: ۹).

وزارت خارجه ایران هم تحت‌تأثیر این تبلیغات واهی قرار گرفته بود، به گونه‌ای که یکی از دیپلمات‌ها گزارش داد مراسم افروختن آتش به گونه‌ای که «گویی واقعاً یکی از مراسم رایج ایرانی توصیف می‌شود و عموم افراد ملت آلمان تردیدهای خود را به شعله‌های آتش که مقابل آن‌ها می‌سوزد، انداخته و خود را تمیز و پاک می‌نمایند» (وزارت خارجه، ۱۳-۵-۲۵ تیر ۱۳۱۴).

هم‌زمان تحقیقات فراوانی درباره تاریخ و تمدن ایران در درون کشور، هندوستان و آلمان انجام گرفت؛ عجب آنکه نتیجه تحقیقات این نشد که در ایران باستان هرچه بوده، قطعاً نژادپرستی هیچ محلی از اعراب نداشته است. به‌علاوه علامت صلیب شکسته به دلایل مذهبی و نه نژادی در برخی مذاهب هند موجود بوده، اما هیچ شاهدهی در دست نیست تا نشان دهد این صلیب به ایران باستان تعلق داشته، از این بالاتر بنیادگذار سلسله هخامنشی یهودیان را از

آوارگی نجات داد و این موضوع هم در کتاب مقدس یهودیان و هم در کتاب‌هایی که مورخانی مثل گزنفون نوشتند،^۱ آمده است؛ بنابراین هیچ نسبتی بین تمدن ایران پیش از اسلام با فاشیسم و نازیسم وجود نداشت.

البته نه تنها کسانی مثل سیف آزاد، بلکه حتی خود آلمانی‌ها هم بیکار نبودند، در سال ۱۹۳۶ میلادی رایش سوم جلسه‌ای تشکیل داد و اعلامیه‌ای صادر کرد که طبق آن ایرانیان از نژاد خالص آریایی معرفی شدند و اصولاً نازی‌ها برای گسترش دوستی با ایران که اهداف تجاری را سرلوحه قرار داده بود، ابزاری ایدئولوژیک هم خلق کردند و از اسطوره آریایی بودن دو ملت استفاده کردند (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۸۰).

در ایران هم می‌نوشتند «اهمیت قومیت در دنیا روزبه‌روز زیادت‌ر و هسته حقیقی عظمت و استقلال مهم دنیا را تشکیل می‌دهد.» با این مقدمه به «سیادت باستانی ایران در دنیای قدیم» اشاره شد «که بخش عمده‌ای از تاریخ تمدن انسان را بر روی کره زمین در محور تاریخ می‌چرخاند، شاید اغراق‌آمیز نباشد و لیکن حقیقتاً تفوق و برتری سلاله آریین در این بنای شامخ تمدن دنیا از جمله حقایق مسلم علمای قرن نوزدهم و محققان امروز می‌باشد» نوشته شد امروزه «عقیده جملگی دانشمندان» این است که «مسقط‌الرأس نژاد آریان از حدود فلات ایران تجاوز نمی‌کند» (اطلاعات، ۲۳۷۴: ۱).

دامنه مباحث نژادی در ایران و جهان چنان شدت و حدت یافته بود که نوشته می‌شد «چرا ما در ادعای آریین نژادی پیشاهنگ نباشیم که موطن اصلی آن‌ها در این سرزمین و تمدن آن‌ها از این کشور به دیگر نقاط دنیا سرایت کرده است.» به اروپایی‌ها یعنی «ملل راقیه» دنیا اشاره شد که «با تشبث به کوچک‌ترین آثاری از صفات و ممیزات تاریخی نژاد آریین و نیاکان اصلی ما»، به «سلاله‌های بشری در دنیا افتخار کنند» (اطلاعات، ۲۳۷۵: ۱). باید گفت که انتشار مطالب فوق در روزنامه‌ای سراسری، نیمه‌رسمی و با تیراژ بالا لزوماً نشان‌دهنده اقبال روشنفکران و سیاست‌مداران به ایدئولوژی‌های نژادی نبود؛ واقعیات فرهنگی جامعه خلاف این جهت‌گیری را به نمایش می‌گذاشت و از بین نخبگان دانشگاهی و سیاسی کمتر کسی آن را جدی می‌گرفت.

نقد دیدگاه‌های سیف آزاد

محققان غیرایدئولوژیک ایران و آلمان خود می‌دانستند این تبلیغات واهی است، کمااینکه

۱. از این کتاب، ترجمه‌هایی چند وجود دارد، قدیمی‌ترین آن‌ها با ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی منتشر شد که عنوان سیرت کوروش کبیر داشت و بارها تجدید چاپ شده است.

بلوشر که خود مردی تحصیل کرده و آگاه بود اشاره کرد: «دولت ایران با چنین طرز فکری جدیدترین تحقیقات علمی را در این زمینه نادیده می‌انگاشت، چراکه آریایی‌ها ساکن و بومی این سرزمین نبوده‌اند، بلکه نژادی بوده‌اند که از شمال به این دیار مهاجرت کرده‌اند و جالب آن بود که این‌گونه خلط تاریخ از آن جهت بیشتر توی ذوق می‌زد که در همان سال‌ها در نتیجه حفریاتی که از طرف دانشمندان صورت گرفته بود، مقالات و تتبعات مهمی درباره فرهنگ دوران پیش از آریاها منتشر شده بود» (بلوشر، ۱۳۶۹: ۳۱۳).

جعلیاتی از نوع آریایی‌گرایی هرگز نه در ذهن و ضمیر ایرانیان عادی رخنه کرد و نه از سوی محافل دانشگاهی و روشنفکری جدی گرفته شد. سخنان سیف آزاد و یارانش بیشتر به شوخی شبیه بود آنجا که می‌نوشتند علامت صلیب شکسته به ایران باستان تعلق دارد. هیچ محقق تری دیدی نداشت که ایران دارای یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری بوده است، لیکن هیچ انسان عاقلی هم موجود نبود که هجوم‌های پیاپی به این کشور را نادیده بگیرد و در این توهم به سر برد که گویا نژادی خالص و به دور از در هم آمیختگی با قومیت‌ها و نژادهای دیگر در ایران موجود است که خون او با دیگران تفاوت دارد.

از این بالاتر همه می‌دانستند که ایران سرزمین موزائیک اقوام و فرهنگ‌ها و ادیان بوده و هست، پژوهشگرانی مثل ارنست هرتسفلد^۱ که از قضا یهودی بودند می‌دانستند که کوروش در تورات منجی آن‌ها شناخته شده است؛ بنابراین ایرانیان نه پیش و نه بعد از اسلام به شکل سازمان یافته علیه یهود وارد هیچ نبرد نهان و آشکاری نشده بودند.

سهل است یهودیان در مقاطع مختلف تاریخی مناصب مهم دیوان‌سالاری و حتی صدارت اعظمی را هم بر عهده داشته‌اند. پس قیاس گرفتن فرهنگ ایران پیش از اسلام با شعارهای میان‌تهی نازیسم که برای استفاده‌های سیاسی و به دلیل بحران‌های اقتصادی ظهور کرده بود، قیاسی بس مضحک بود. درست است که فلاسفه‌ای مثل هگل نوشته بودند کوروش بنیادگذار امپراتوری بوده است، لیکن هرگز منظور هگل تأسیس نظامی نژادپرست از نوعی که هیتلر تأسیس کرد، نبود.

کلیه شواهد تاریخی و از جمله نحوه برخورد مسئولان سیاسی و دیپلمات‌های کشور با یهودیان نشان می‌داد هیچ‌کس سخنان سیف آزاد را جدی نگرفته است. فرهنگ امری نبود که با شعار دادن و تابع ایدئولوژی‌های سیاسی شدن بتواند تغییر کند، همه شواهد و قرائن همین را نشان می‌داد.

شاید لازم است گفته شود که شعار خدا، شاه، میهن را امثال سیف آزاد درست کرده بودند،

1. Ernst Herzfeld (1878-1948).

با این توضیح که سیف آزاد به‌جای میهن، لغت وطن را استفاده کرد. به نظر او خدا را باید پرستید، وطن را باید دوست داشت و باید «افکار عالیة اعلیحضرت شاهنشاه ایران را پیروی نمود» (نامه ایران باستان، ۱۳۱۲/۴۶: ۲).

وقتی سازمان پرورش افکار که قرار بود همین مطالب را به نوجوانان و جوانان و کارمندان کشور منتقل کند تشکیل شد، این شعار سرلوحه برنامه‌های آن قرار گرفت، شعار خدا، شاه، میهن؛ شعار محوری سلطنت پهلوی تا واپسین روزهای حیات آن بود، اما کمتر کسی بود که منشأ و دلیل شکل‌گیری این تثلیث را شناخته باشد.

نتیجه‌گیری

تاریخ شکل‌گیری ایدئولوژی آریایی‌گرایی به نیمه دوم سده هجدهم باز می‌گشت، در این دوره تکاپوهای فراوانی برای تسلط نهایی بر هندوستان وجود داشت، از طریق ارتباط با برخی گروه‌های ایرانی‌تبار مقیم هندوستان، برخی منابع اصلی در کنار منابع جعلی مدنظر برخی ایران‌شناسان مثل انکتیل دوپرون و سر ویلیام جونز قرار گرفت. بنیاد نظریه آریایی‌گرایی بر این مبنا استوار بود که گویا ایران به‌دلیل اختلاط نژادی با سامی‌ها وارد دوره‌ای از انحطاط شده است. این اندیشه در نیمه‌های قرن نوزدهم مدنظر برخی شخصیت‌های روشنفکر و فرهنگی ایران قرار گرفت. تا پایان دوره قاجار اندیشه آریایی‌گرایی بیشتر صبغه پژوهشی داشت. برخی شخصیت‌های فرهنگی با اتکا به سره‌نویسی و نگارش مطالبی علیه هجوم اعراب به ایران، این ایدئولوژی را مدنظر قرار می‌دادند، به عبارت بهتر هدف اکثر این شخصیت‌ها شناختن تحولات ایران پیش از اسلام بود.

از دوره سلطنت رضاشاه این ایدئولوژی به‌دنبال کسب قدرت سیاسی هم برآمد، برای این منظور شخصیت‌هایی مثل عبدالرحمن سیف آزاد شروع به فعالیت کردند و نشریه نامه ایران باستان را با هدف ارائه نوعی خاص از تاریخ‌نگری مبتنی بر نظریه‌های برتری‌طلبی نژادی مدنظر قرار دادند و مدعی «هم‌ریشگی» و «یکسان‌بودن» منشأ نژادی ایرانی‌ها و آلمانی‌ها شدند. سیف آزاد نه به‌دنبال روش‌شدن حقیقت، بلکه درصدد توجیه رویکردی خاص در تاریخ ایران بود، رویکردی که اولاً از فعالیت‌های صرف فرهنگی قرن نوزدهم به‌مراتب فراتر می‌رفت و ثانیاً برخلاف تمام آموزه‌های مسلم تاریخی، مدعی تمایلات ضدسامی در ایرانیان باستان بود. این روایت بی‌مبنا درست مخالف تحولاتی بود که در ایران آن زمان جاری بود، به این دلیل که نظریه برتری نژادی مبتنی بر آریایی‌گری سیف آزاد را هیچ سیاست‌مدار و پژوهشگری تأیید نکرد و روشنفکران و نویسندگان برجسته کشور نه‌تنها این دیدگاه، بلکه مبانی فکری آن را هم

به‌شدت نقد کردند. پس برخلاف دیدگاه کسانی مثل احسان طبری، هیچ‌کدام از ایدئولوژی‌های برتری‌طلبانه مثل فاشیسم و نازیسم، در ایران مبدل به جریان مسلط فکری و فرهنگی نشدند و ملی‌گرایی افراطی یا شووینیسیم مورد اقبال هیچ‌کدام از محافل سیاسی شناخته‌شده کشور واقع نشد. بالاتر اینکه کسانی را که معتقد به سره‌نویسی بودند، به فرهنگستان راه ندادند و شخص رضاشاه دستور تعطیلی ارگان دیدگاه‌های آریایی‌گرایانه یعنی نامه ایران باستان را صادر کرد. بدیهی است پارسیان مقیم هند هم این دیدگاه را جدی نگرفتند و از آن حمایتی نکردند.

نکته مهمی که باید بیان شود این است که سیف آزاد به‌هیچ‌وجه مورخ نبود و به‌همین دلیل قادر نبود برای مطالب خود و تاریخ‌نگری خاص خویش بنیادی علمی فراهم کند. موضوع دیگر این بود که وقتی هم در دوره‌های بعدی شروع به نگارش تاریخ‌نگاری خاص خود مثلاً درباره اسماعیلیه کرد، هرگز درباره آریایی‌گرایی و هم‌نژادی ایرانیان و آلمانی‌ها سخنی نگفت و همین نشان می‌داد که او شخصاً هیچ باور استواری به نظریه نژادی خود نداشت و طبق وضعیت سیاست روز و برای انتفاع شخصی آن‌ها را ارائه می‌کرد.

منابع

الف. کتاب‌ها و مقالات

- آربری، جوزف آرتور (۱۹۴۴) «جونز ایرانی»، روزگار نو، جلد ۱، لندن، (۶۷-۳۳ و ۱).
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۷) «فرهنگستان ملعون»، یغما، ۱۱ (۲۶۳-۲۵۷ و ۶).
- بلوشر، ویپرت فون (۱۳۶۹) سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۵) فرهنگ ایران باستان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تبریزی، محمدحسین بن خلیف (۱۳۳۵) برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲) تجلید بومی و بازانديشي تاريخ، تهران: نشر تاريخ ايران.
- جلال‌الدین میرزا قاجار (۱۲۸۸ق) نامه خسروان، بخش یک و دو، تهران: چاپخانه علیقلی خان قاجار.
- حدیدی، جواد (۱۳۴۴) «جهانگردان فرانسوی در ایران سده هفدهم»، جستارهای نوین ادبی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱(۴)، ۳۲۶-۳۰۱.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳) لغت‌نامه، جلد ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینشاه ایرانی (۱۳۵۳) فلسفه ایران باستان، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲) شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبری، احسان (۱۳۶۰) ایران در دو سده واپسین، تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- عبدالرحمن سیف آزاد (۱۳۶۸) مؤلف ناشناس، تهران: دنیای کتاب.
- فرزانه بهرام‌بن فرهاد (۱۲۷۰ق) شارسنان چهارچمن، با مقدمه سیاوخش بن اورمزدیار بن سیاوخش آذری، بمبئی: بی‌نا.

فروغی، محمدعلی (۱۳۲۲) «فرهنگستان چیست؟»، نامه فرهنگستان، (۱)، ۳۵-۲۰.
فیروزبن ملاکاوس (۱۸۸۸) *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس.
کتاب مقدس (۱۳۸۰) به کوشش هنری مرتن، فاضل همدانی و ویلیام گلن، تهران: اساطیر.
لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱) *سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران*، ترجمه حورا یاوری، تهران: سحر.
محیط طباطبایی، محمد (۱۳۷۴) *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، تهران: بعثت.
مخبر، عباس (مترجم) (۱۳۷۱) *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، تهران: طرح نو.

ناطق، ناصح (۱۳۶۴) *ایران از نگاه گوینو*، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
نقیسی، سعید (۱۳۵۰) «فروغی یک مرد بزرگ»، کاوه، (۳۴)، ۵۱-۵۰.
نوذری، حسین علی (۱۳۷۶) «مکاتبات علامه محمداقبال لاهوری با عباس آرام»، *مطالعات تاریخی*، (۱)، ۱۷۷-۱۶۱.

هدایت، رضاقلی خان (بی تا) *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، تهران: اسلامیه.
هدایت، صادق (۱۳۵۶) *مازیار*، تهران: جاویدان.

هرودوت (۱۳۶۸) *تواریخ*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
ب. روزنامه‌ها و نشریات

اطلاعات (۱۳۱۳)، سال ۹، شماره ۲۳۷۴.

شماره ۲۳۷۵.

اطلاعات (۱۳۱۵)، سال ۱۱، شماره ۲۷۵۱.

نامه ایران باستان (۱۳۱۲)، سال ۲، شماره ۴.

شماره ۸.

شماره ۱۱.

شماره ۱۳.

شماره ۱۴.

شماره ۱۵.

شماره ۱۶.

شماره ۱۹.

شماره ۲۰.

شماره ۲۱.

شماره ۲۵.

شماره ۳۰.

شماره ۳۵.

شماره ۴۱.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۲، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۱ / ۲۹

شماره ۴۶ _____

شماره ۴۷ _____

شماره ۴۸ _____

نامه ایران باستان (۱۳۱۴)، سال ۴، شماره ۱۰.

Tingor, Robert L. (1962) «Lord Cromer on Islam», *the Muslim World*, vol. 52, No. 3.



List of Sources with English handwriting

- ‘Abdol-Rahmān Seif-e āzād (1989) Tehran: Donya-ye Ketāb.
- Arberry. J. A (1944) “Persian Jones”. New Age. Vol. 1. No. 1. Pp. 33-67.
- Blücher. W. V (1990) *Zeitenwende im Iran*. Translated by. K. Jahāndari. Tehran: k̄ārazmī.
- Dinshāh-e Irani (1974) *Ancient Iranian Philosophy*. Tehran: Faravahr Publishing.
- Ebrāhīm Pourdāvoud (1976) *Ancient Culture of Iran*. Tehran: Tehran University Press.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2374.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2375.
- Eṭṭelā’āt (1934) vol. 9. No. 2751.
- Farzāneh Bahrām b. Farhād (1853) *šārestān-e Čāhār Čamān*, with Introduction by Siāvakhsh b. Ourmazdyār b. Siāvakhsh-e āzari. Bombay: Unknown Publisher.
- Hadidi. Javād (1965) “French Travelers in 17th Century Iran”. *New Cultural Reviews*. Mashhad. No. 4. Pp. 301-326.
- Hedāyat. Sādegh (1977) *Māziyār*. Tehran: Jāvīdān.
- Hedāyat. Reza Gholi Khān (unknown) *Farhang-e Anjoman Ārāy-e Našerī*. Tehran: Islamīyah.
- Herodotus (1999) *The Histories*. Translated by Vahid Māzandarāni.
- jalāl-ol-ddīn Mirzā Qājār (1871) *Letter of Kings*. Chapters 1 & 2. Tehran: ‘Ali-Gholi Khān Qajar Publisher.
- Lenczowski. George (1972) *Russia and the West in Iran*, translated by Houra Yāvāri. Tehran: Saḥar.
- Mohammad Hossein b. Kholf-e Tabrizi (1956) *Borhān-e Qāte’*. By Dr. Moḥammad Moin. Tehran: Amīr-e Kabīr.
- Mullā Fīroūz b. Mullā Kāvōūs (1888) *Dasātīr-e Āsemānī*. Bombay: Det Persād Press.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 13.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 14.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 15.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 16.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 19.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 20.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 21.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 25.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 30.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 35.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 4.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 41.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 46.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 47.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 48.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1933) vol. 2. No. 8.
- Nāmey-e Iran-e Bāstān (1935) vol. 4. No. 10.
- Nāteq. Nāseḥ (1985) *Iran from the Gobineau Viewpoints*. Tehran: Foundation for Afshar Endowment.
- Sa’eed. Edward (2003) *Orientalism*. Translated by Abd-ol-Rahim Govāhi. Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
- Tabari. Ehsan (1981). *Iran in The Last Two Centuries*: Tehran. Toudeh Publications.
- The Cambridge History of Iran (1992). Vol. 7. Translated by Abbas Mokhber. Tehran: Tarh-e Now.
- The New Testament (2001) Translated from the Original Greek into Persian by Henry Martyn. Tehran: Asāfir.
- Tingor. Robert L. (1962) «Lord Cromer on Islam», the Muslim World. vol. 52. No. 3.



Seif-e Azad and Racial Historical Perspective Based on Aryanism¹

Hossein Abadian²

Received: 2023/05/01

Accepted: 2023/07/20

Abstract

This article criticizes the origins and results of Aryanism theory in the historical perspective of Iran, which is based on racial superiority, and also discusses the motivations for the emergence of this idea and its consequences. In this research, it is shown that this theory had no precedent in Iran's pre- and post-Islam history, so the racial conflicts with the followers of other religions and ethnicities never became popular. The hypothesis of this article is that A'bdol-Rahmān Seif-e āzad paid attention to the theory of Aryanism for personal motives, including to benefit from economic privileges especially in Germany. For this reason, he was unable to find an intellectual basis for his views, and since his ideology had no intellectual roots, he found no influence in Iranian cultural and intellectual society. The research method of this article is descriptive, and then based on the descriptions, a specific analysis of the nature of the Aryanism movement has been presented. The main sources of this article are some of the contents of the *Nāmey-e Iran-e Bāstān* journal as well as views which opposing the Aryanism thought; also, some secondary sources have been used to better understanding of the contents of the issue.

Keywords: Historical Perspective, Aryanism, racial theory, Seif- Azad, Nazi Germany

1. DOI: 10.22051/hph.2023.43625.1666

2. Professor of History in Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.
abadian@hum.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507